



مقدس باقی مانده که آنها نیز مخفیانه نگهداری می‌شوند و باقی همه سوزانده شده‌اند. او می‌خواهد بفهمد چه چیزی در این اشیای کاغذی هست که تا این حد به چشم يك تهدید به آنها نگریسته می‌شود و حتی نگهداری آنها جرم به حساب می‌آید؟

«نمی‌تونی یه خونه رو بدون میخ و چوب بسازی، اگه می‌خوای خونه‌ای ساخته نشه، میخ و چوب رو قایم کنه. اگه می‌خوای یه آدم از لحاظ سیاسی ناراحت نباشه سؤال دوپهلوازش نپرس؛ یه سؤال ساده بپرس. اگر سؤالی هم نپرسی که چه بهتر، اصلا بذار فراموش کنه که چیزی به اسم جنگ وجود داره. اگه دولت نالایق و بی‌عرضه است و مالیات رو سنگین کرده باز بهتره که مردم این چیزا رو ندونن. آرامش مونتاگ، بذار مردم سراین که کی بهتر شعر آهنگای محبوب یا اسم مرکز ایالات یا میزان تولید سال پیش ذرت آبیوارو می‌دونه با هم رقابت کنن. مغزشون رو پر از اطلاعات بی‌خطرکن، این قدر سرتاپاشونو از واقعیت پرکن که احساس خفگی کنن، البته اطلاعات بی‌خطرا! بعد احساس می‌کنند دارند فکر می‌کنند. در عین سکون احساس تحرك می‌کنن و شاد و خوشحال خواهند بود چون اینطور واقعیتا به کسی آسیب نمی‌رسونه...» در واقع حکومتی که در «آینده مثالی» آمریکا حاکم است از محتوایی که در کتاب‌ها نهفته است احساس خطر می‌کند. شخصیت «فابر» نیز به این موضوع اشاره می‌کند؛ پیرمردی که عاشق کتاب‌ها است ولی می‌ترسد کاری کند؛ «این کتابا نیستن که بهشون احتیاج داری، چیزاییه که یه زمانی تو کتابا بودن. همون چیزایی که می‌تونستن تو خونواده‌های دیواری امروزی باشن. همون جزئیات و آگاهی‌های بی‌نهایتی که می‌تونستن از رادیوها و تلویزیون‌ها منتقل بشه، که نمی‌شه. نه، نه، این کتابا نیستند که دنبالش هستی، به هیچ وجه! از هرجا که می‌تونید به دست بیاریدش؛ یه صفحه قدیمی گرامافون، فیلم یا حتی دوستای قدیمی؛ دنبالش تو طبیعت بگردید. اصلا تو وجود خودتون دنبالش کنید. کتابا فقط یه جور ظرف و قالب برای ذخیره چیزایی بودن که می‌ترسیدیم فراموش کنیم. هیچ چیز جادویی توشون نیست، جادو فقط توی چیزی بود که کتابا می‌گفتن.»

قبل از این که به دوران کتاب‌سوزی برسیم، کاری کنیم!

گفت: این خلاف قانونه!»

جهانی که بردبری در داستانش ترسیم می‌کند بی‌شباهت به روزگار کنونی نیست و هرچند نویسنده معتقد نیست که دست به پیشگویی زده ولی با این حال برخی گزاره‌هایی که در داستانش به عنوان نشانه‌های آینده مطرح کرده امروز به شدت بروز و ظهور یافته است: «مردم در مورد هیچی حرف نمی‌زنن. مدام اسم یه عالمه ماشین یا لباس یا استخر شنا رو می‌آرن و می‌گن که مقدر محشرن! اما همه فقط یه چیز می‌گن و هیچ کسی به چیز متفاوت در مورد چیز دیگه نمی‌گه.» تکرار و روزمرگی اتفاقی است که در آینده مثالی بردبری به آن تاکید می‌شود و تقلید و شباهت سیستماتیک که زاده تکنولوژی است را به درستی نمایش می‌دهد. علاوه بر این میان‌مایگی دیگر نکته‌ای است که در آن روزگار شاهدش هستیم که امروز نیز به آن دامن زده می‌شود: «کلاسیک‌ها محدود به يك برنامه رادیویی پانزده دقیقه‌ای شدن و بعد باز آن قدر کوتاه شدن که يك ستون کتاب دو دقیقه‌ای رو پرمی‌کردن و آخرش هم کار به جایی رسید که خلاصه‌ای دوازده خطی ازشون توی دایره‌المعارف اومد. البته اغراق می‌کنم. دایره‌المعارف منبع بودن. اما خیلیا هم تنها چیزی که از هملت می‌دونستن (حتما اسمش رو شنیدی، برای شما هم لابد فقط عنوانی است که شایعه‌ای بیش نیست) خلاصه‌ای يك صفحه‌ای ازش توی يك کتاب بود که ادعا می‌کرد: «حالا دست کم می‌توانی تمام کلاسیک‌ها را يك جا و سریع بخوانی و بعد به همسایه‌ات بدهی.» در این جامعه هرکس که خلاف جهت سیستم حرکت کند متهم است: «هرکی فکر کنه می‌تونه دولت آمریکا و ما رو احق فرض کنه، دیوانه است.»

حالا شخصیت داستان دچار تردید شده و در آخرین عملیات کتاب‌سوزانی که رفته پس از سوزاندن صاحب‌خانه همراه با کتاب‌هایش سؤالاتی برایش ایجاد شده: «باید چیزی تو کتابا باشه، چیزی که حتی نمی‌تونیم تصور کنیم، که يك زن رو تو خونه آتش گرفته نگه داره؛ باید چیزی باشه وگرنه آدم جونش رو بالای چیز الکی نمی‌ده.»

مونتاگ حالا تلاش می‌کند با کتاب‌ها مواجه شود تا سر از کار آنها در بیاورد. او در روزگاری زندگی می‌کند که تنها چند نسخه از کتاب



نویسنده:

ری بردبری

مترجم:

علی شیعه علی

انتشارات:

سبزان

۱۹۰ صفحه

۲۴۰۰۰ تومان

از آینده جهان چه می‌دانیم؟ با سرعتی که امروز جهان پیش گرفته قرار است به کجا برسیم؟ چه کسی آینده را دیده و می‌تواند برای ما که در آینده به عنوان گذشتگان و پیشینیان معرفی می‌شویم، خبر بیاورد؟ «ری بردبری» یکی از نویسنده‌هایی است که سعی کرده تصویری از آینده را در یکی از آثارش به تصویر بکشد. او در رمان «فازنه‌ایت ۴۵۱» که در دهه ۵۰ میلادی منتشر شده و بارها از روی آن فیلم ساخته شده است، تلاش کرده با قوه تخیل خود تصویری از آینده جهان را پیش چشم خوانندگانش ترسیم کند.

داستان با روایت شخصیتی به نام «گای مونتاگ» آغاز می‌شود که کارمند اداره آتش‌نشانی است. اما شغل آنها به جای این‌که خاموش کردن آتش باشد، روشن کردن آتش و سوزاندن اشیاء است. در واقع اشیایی که آنها می‌سوزانند کتاب‌ها هستند. آنها آتش‌افروزی هستند که پس از دریافت گزارش به محل اعزام می‌شوند و کتاب یا کتابخانه‌ها را به آتش می‌کشند و از بین می‌برند. صاحب کتاب و کتابخانه هم یا بازداشت می‌شود یا اگر اصرار داشته باشد که کتاب‌هایش را حفظ کند در آتش می‌سوزد.

او يك شب در مسیر بازگشت از کار به خانه با دخترکی روبه‌رو می‌شود که عادی نیست، او علایقی دارد که در جهان داستان طبیعی نیست برای همین اغلب او را دیوانه خطاب می‌کنند: «بارون حس خوبی به آدم میده. عاشق اینم که زیرش راه برم.» روزگاری که داستان در آن اتفاق می‌افتد روزگار عجیبی است: «از وقتی که کسی این قدر بقیه برایش مهم باشن که ازشون سؤال بپرسه خیلی وقت گذشته...» برای همین حضور کلاریس مک‌کلان می‌تواند منعکس‌کننده شرایط روزگاری باشد که داستان در حال رقم خوردن است، زمانه‌ای که پرس و جو کردن از حال یکدیگر اتفاقی غیرمنتظره و عجیب جلوه می‌کند! انسان‌ها در روزگار «فازنه‌ایت ۴۵۱» اسیر روزمره‌های عجیب و غریبی هستند که یادشان نمی‌آید آخرین چه زمانی «ماه» را تماشا کرده‌اند! «شرط می‌بندم چیزایی می‌دونم که روح شما ازشون خبر نداره. صبحا روی تموم گیاه‌ها شبنم می‌شینن.» مونتاگ نتوانست به یاد بیاورد که این را می‌دانسته یا خیر و این کمی بدخلش کرد. «او این که اگه خوب نگاه کنی...» دخترک رو سوی آسمان کرد و ادامه داد: «روی ماه شکل یه مرد می‌بینی.»

مونتاگ مدت‌ها بود که ماه را يك دل سیر ندیده بود.

اولین تلنگرها به شخصیت مونتاگ از روبه‌رو شدن با دخترک می‌خورد و از آنجاست که تحول شخصیت او را شاهد هستیم. نویسنده از زبان کلاریس نشان می‌دهد که کارهایی که شاید سطحی و پیش‌پا افتاده جلوه کنند چگونه در آینده جهان رفتارهایی عجیب و غریب جلوه می‌کنند: «حسابی عاشق اینم که مردم تماشا کنن...» «دوست دارم همه چیز رو خوب ببینم و این که گاهی وقتا تمام شب بیدار بمونم، راه برم و طلوع خورشید رو ببینم.»

کتاب خواندن در جامعه‌ای که بردبری ترسیم کرده عملی خلاف قانون و ممنوع است ولی دخترک سعی می‌کند با ایجاد تردید در باورهای خشک مونتاگ او را به عدم تعادل برساند: «تا حالا هیچ کدوم از کتابایی که سوزوندین، خوندین؟ مونتاگ خندید و



حسام آف‌نوس

دبیر قفسه

اسناد مالکیت و برگ سبز خودرو نیسان پاترول ۴ درب، مدل ۱۳۷۴، به رنگ سرمه‌ای – نقره‌ای متالیک – متالیک، به شماره انتظامی ۸۷۲ س ۲۵ – ایران ۶۱، شماره موتور P022065Z و شماره شاسی PNV35P421178 مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند برگ سبز و سند کمپانی خودرو سواری پراید صبا، مدل ۸۲، رنگ سورمه‌ای، به شماره انتظامی ۶۲۹ م ۶۸ – ایران ۵۶، شماره موتور 00442923 و شماره شاسی S1412282907865 به نام ابودر راسخی اطاقوری مفقود گردیده و از درجه اعتبار خارج می‌باشد.

اینجانب محمدتقی ظفری چوبری مالک خودرو پژو آردی 1600، شماره شاسی 82113832، شماره موتور 22368213487 به علت فقدان اسناد مالکیت برگ سبز تقاضای رونوشت المثنی اسناد مذکور را نموده است. لذا چنانچه هرکس ادعایی در مورد خودروی مذکور دارد، ظرف ۱۰ روز به دفتر حقوقی سازمان فروش شرکت ایران خودرو واقع در پیکان شهر ساختمان سمند مراجعه نمایند. بدیهی است پس از انقضای مهلت مذکور طبق ضوابط مقرر اقدام خواهد شد.

اینجانب محمدتقی ظفری چوبری مالک خودرو پژو آردی 1600، شماره شاسی 82113832، شماره موتور 22368213487 به علت فقدان اسناد مالکیت برگ سبز تقاضای رونوشت المثنی اسناد مذکور را نموده است. لذا چنانچه هرکس ادعایی در مورد خودروی مذکور دارد، ظرف ۱۰ روز به دفتر حقوقی سازمان فروش شرکت ایران خودرو واقع در پیکان شهر ساختمان سمند مراجعه نمایند. بدیهی است پس از انقضای مهلت مذکور طبق ضوابط مقرر اقدام خواهد شد.